



تکسیپر خندا

۱

									
Arnulf premier Duc de Brabant.	Arnulf 2 ^e Duc de Brabant.	Charles le Bel 3 ^e Duc de Brabant.	Landolf 4 ^e Duc de Brabant.	Arnulf 5 ^e Duc de Brabant.	Charles Nass 6 ^e Duc de Brabant.	Charles Eschanius 7 ^e Duc de Brabant.	Carloman 8 ^e Duc de Brabant.	Popin 9 ^e Duc de Brabant.	Grimstadius de Brabant.
									
Robert et Begue 11 ^e Duc de Brabant.	Pepin 12 ^e Duc de Brabant.	Charles Martel 13 ^e Duc de Brabant.	Pepin le bref 14 ^e Duc de Brabant.	Charles le Meine 15 ^e Duc de Brabant.	Charles le Jeune 16 ^e Duc de Brabant.	Arnulf 17 ^e Duc de Brabant.	Charles le Chauve 18 ^e Duc de Brabant.	Louis successeur le Begue 19 ^e Duc de Brab.	Charles le 20 ^e Duc de Brabant.
									
Arnulf 21 ^e Duc de Brabant.	Arnulf 22 ^e Duc de Brabant.	Othon 23 ^e Duc de Brabant.	Lambert et Gerbode 24 ^e Duc de Brabant.	Geofroy ou Godfrey 25 ^e Duc de Brabant.	Geofroy 26 ^e Duc de Brabant.	Geofroy 27 ^e Duc de Brabant.	Henry premier 28 ^e Duc de Brabant.	Henry 29 ^e Duc de Brabant.	Henry 30 ^e Duc de Brabant.
									
Jean 31 ^e Duc de Brabant.	Jean 2 ^e Duc de Brabant.	Jean 3 ^e Duc de nom 33 ^e Duc de Brabant.	Guenestlas et Jeanne 34 ^e Duc de Brabant.	Antoine et ses 2 fils 35 ^e Duc de Brabant.	Liederick dit le Buc 36 ^e Duc de Flandre.	Antoine 2 ^e Comte de Flandre.	Bouchard 3 ^e Comte de Flandre.	Estorade 4 ^e Comte de Flandre.	Liederick 5 ^e Comte de Flandre.



تلاش بیهوده‌ی عشق

ویلیام شکسپیر

به روایت سیدنوید سیدعلی اکبر





تلاش بیهوده‌ی عشق

ویلیام شکسپیر

به روایت سیدنوید سیدعلی اکبر

دبیر مجموعه و طراح گرافیک: علی بخشی

تصویرگر روی جلد: نسترن عنبری

تصویرسازی: فرانک هاوارد، مجموعه‌ی جوهره‌ی نمایشنامه‌های شکسپیر

ویراستار: فرناز حیدری

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: واژه‌پرداز اندیشه

چاپ دوم: ۱۳۹۹

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان

شابک دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۶۵-۶

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۶۶-۳

- همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
- هرگونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.

سرشناسه: سیدعلی اکبر، سیدنوید، ۱۳۶۲، - اقتباس‌کننده
عنوان و نام پدیدآور: تلاش بیهوده‌ی عشق / ویلیام شکسپیر؛ به روایت سیدنوید سیدعلی اکبر.
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری: ۱۰۴ ص.
فروست: شکسپیر خندان؛ ۱.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۶۵-۶ - دوره: ۳-۱۶۶-۲۰۴-۶۲۲-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: کتاب حاضر ترجمه و اقتباسی از کتاب "تلاش بیهوده‌ی عشق" اثر ویلیام شکسپیر است.
موضوع: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
موضوع: Persian fiction -- 20th century
موضوع: شکسپیر، ویلیام، ۱۵۶۴-۱۶۱۶ م. تلاش بیهوده عشق -- اقتباس‌ها
موضوع: Adaptations -- Shakespeare, William, 1564-1616. Love's Labour's lost
رده بندی کنگره: PIR۳۴۸
رده بندی دیویی: ۸۳۴/۶۲ [ج]
شماره کتابشناسی ملی: ۵۸۳۰۵۲۸

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون،
کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی.

صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵

تلفن: ۸۸۹۶۴۶۱۵

info@hoopa.ir

www.hoopa.ir

هوپا
Hoopa

نمی‌شود این کله‌ی تخم‌مرغی و چشم‌های تیز و این لب‌های ترد و شکننده را از تاریخ ادبیات دنیا حذف کرد. نمی‌توان شاعر بود و شکسپیر نخواند. نمی‌توان عاشق تئاتر بود و نمایش‌های شکسپیر را روی صحنه ندید. بدون شکسپیر دنیا حتماً جای به‌دردنخوری بود. اگر او نبود، آن زنان عاشق و بی‌پروا، آن مردان غمگین و سودازده، آن دلک‌های همیشه‌خندان فهمیده، آن لحظات عمیق خیره‌شدن به صحنه‌ی روشن از دل تاریکی را دیگر کجا می‌شد پیدا کرد؟

تازه از نمایشنامه‌های شکسپیر کلی فیلم ساخته‌اند. آکیرا کوراساوا با فیلم سریر خون، گریگوری کوزینتسوف با فیلم هملت، کیت برانا با هنری پنجم، فرانکو زفیرلی با فیلم رومئو و ژولیت و



حتی راجر آیرس با کارتون شیرشاه، تنها چند تا از خیل عظیم سینماگرهایی هستند که از نمایشنامه‌های شکسپیر اقتباس سینمایی کرده‌اند.

حالا دیگر خیلی از داستان‌ها و رمان‌های امروزی را بدون ارجاع دادن به شخصیت‌ها و تم‌های شکسپیر نمی‌توان فهمید. کاپیتان آهب رمان موبی‌دیک اثر هرمان ملویل از جنس مردان بدفرجامی چون مکبث است.

اما از زندگی خود شکسپیر هیچ‌کس چیز زیادی نمی‌داند. گویا در ۲۶ آوریل ۱۵۶۴ در شهر استراتفورد انگلستان پسری به دنیا آمده که کودکی و نوجوانی چندان دل‌پذیری نداشته است. خیلی زود ترک تحصیل می‌کند و مشغول کار می‌شود و در هجده‌سالگی هم ازدواج می‌کند. بعد هم صاحب سه بچه‌ی قدونیم‌قد می‌شود. البته تروخشک کردن و سیرکردن شکم این بچه‌ها در مقابل گرفتاری بعدی‌اش هیچ به حساب می‌آیند. آن‌طور که گفته‌اند شکسپیر در شکارگاه یکی از کله‌گنده‌های استراتفورد شکار

می‌کند و چون لو می‌رود مجبور می‌شود از این شهر فرار کند و به لندن برود. آن‌جا هم در تماشاخانه‌های شهر مشغول کار می‌شود، اما هم‌زمان شروع به نوشتن و بازیگری هم می‌کند. طولی نمی‌کشد که برای خودش شهرتی به هم می‌زند و از فلاکت نجات پیدا می‌کند. از دهه‌ی سوم زندگی‌اش به‌بعد ده‌ها نمایشنامه و شعر می‌نویسد و در تماشاخانه‌های لندن مخصوصاً در تماشاخانه‌ی گلوب که سهام‌دار آن هم بود کارگردانی می‌کند. او سال‌ها بعد به استراتفورد برگشت و همان‌جا در ۲۵ آوریل ۱۶۱۶، در سن پنجاه‌وسه‌سالگی درگذشت.

شکسپیر سی‌وهفت نمایشنامه نوشته است و تعدادی شعر. نمایشنامه‌های او را به سه دسته می‌توان تقسیم کرد: تراژدی‌ها، کمدی‌ها و آثار تاریخی.

تراژدی‌ها نمایشنامه‌هایی هستند که سرگذشت غم‌انگیز و عبرت‌آموز یک یا چند شخصیت معمولاً و الا مقام را نمایش می‌دهند. این شخصیت‌ها هیچ‌کدام عاقبت‌به‌خیر نمی‌شوند.

اصل تراژدی به سنت نمایش‌های یونان باستان برمی‌گردد. از نمایشنامه‌نویس‌هایی مثل سوفوکل و اورپید که قرن‌ها قبل از میلاد مسیح زندگی می‌کرده‌اند چندین تراژدی باقی مانده است.

اما نمایش‌های کمدی هم ریشه در یونان باستان دارند. در این نمایش‌ها که معمولاً آدم‌های عادی شخصیت‌های اصلی آن‌ها هستند اتفاقات خنده‌داری می‌افتد که ناشی از اشتباهات غیرعمد یا ویژگی‌های احمقانه‌ی انسان‌هاست. تماشاگر هم موقع دیدن این آثار خیالش راحت است که قهرمان‌های داستان به مراد دلشان می‌رسند و قصه پایان خوش دارد. آریستوفان و میناندر از کمدی‌نویس‌های یونان باستان بوده‌اند.

نمایشنامه‌های تاریخی شکسپیر هم بر مبنای وقایع واقعی تاریخ اروپا نوشته شده‌اند. نمایشنامه‌هایی مثل ریچارد سوم و هنری هشتم که هنوز هم بسیار محبوب هستند و در تماشاخانه‌های دنیا اجرا می‌شوند.

ما در مجموعه‌ی شکسپیر خندان کمدی‌ها و در مجموعه‌ی شکسپیر گریان تراژدی‌های شکسپیر را به قصه‌هایی روان و خواندنی تبدیل کرده‌ایم. سیدنوید سیدعلی اکبر ساختار دیالوگ‌محور نمایشنامه‌ها را تغییر داده، اما اصل ماجراها و شخصیت‌های اصلی را حفظ کرده است. در ضمن تصویرهای این کتاب‌ها هم اثر یک نقاش درجه‌ی یک به نام فرانک هاوارد است که در قرن نوزدهم نمایشنامه‌های شکسپیر را تصویرگری کرده است. او تا سال ۱۸۳۳ تصویرگری مجموعه‌ی آثار شکسپیر را کامل کرد و اسم آن را هم گذاشت: جوهره‌ی نمایشنامه‌های شکسپیر.

امیدواریم از خواندن این مجموعه کتاب آن قدر خوشتان بیاید که اراده کنید و بروید سراغ اصل نمایشنامه‌های شکسپیر. به قول شکسپیر: جسم ما باغ است و اراده‌ی ما باغبان.

علی بخشی

ماتن بجا سو
ماتن



فردیناند^۱ جلوی آینه ایستاده بود و موهای
شقیقه‌اش را نگاه می‌کرد. چهار تار موی مجعد سفید
لابه‌لای انبوهی از خرمایی‌های روشن خودنمایی
می‌کردند. آن تارهای سفید را عاشقانه دوست می‌داشت. هر
روز صبح به آن‌ها خیره می‌شد و نوازششان می‌کرد. این سفیدی
یکدست برایش دل‌چسب بود. نشانه‌ی همه‌ی شب‌هایی بود
که در تلاشی خستگی‌ناپذیر به صبح رسانده بودندشان. به قاب
زیتونی کنده‌کاری‌شده‌ی کنار آینه دست کشید. دوازده فرشته‌ی
بال‌دار لابه‌لای برگ‌های درخت مو، کف دست‌هاشان را به هم

1. Ferdinand

چسبانده بودند و دعا می خواندند. صدای کوبشِ چکمه‌هایی روی سنگ، خلوتِ تالارش را پر کرد. برگشت. سه مرد جوان و کشیده به طرفش می آمدند. پشتشان به نور بود و سایه‌هاشان پریده‌رنگ و باریک، در آفتاب تند صبح تابستان روی سنگ‌ها می‌خزیدند.

فردیناند به چهره‌ی آن سه مرد که در تاریکی فرورفته بودند، خیره شد و گفت: «دوستان من! هزار بار آفتاب رفت و ماه آمد و من همچنان منتظر چنین ساعتی بودم. منتظر چنین روزی که من، پادشاه ناوار^۱، همه‌ی تاج و تخت و شوکت‌م رو دفن کنم و در کنار شما، نزدیک‌ترین‌هام روی این کره‌ی خاکی به جست‌وجوی حقیقت و معنای زندگی بنشینیم.»

کف دست‌هاش را به هم چسباند و گفت: «و ما چهار نفر، زیر آفتابِ صبح، سوگند یاد می‌کنیم که سه سال به زندگی و لذت‌هاش پشت کنیم و با خودمان بجنگیم. آیا برای این سوگند آماده‌این؟»

۱. ایالتی در شمال اسپانیا، هم‌مرز با فرانسه.

لانگویل^۱ که وسط ایستاده بود، جلیقه‌ی چرمی تنگی به تن داشت که دکمه‌های طلایی‌رنگش زیر آفتاب برق می‌زدند. گفت: «فردیناند عزیز! تا هر جا که خواهی، همراهی‌ات می‌کنم. هر چند که این سه سال بدنِ ما در آرزو می‌سوزد، اما روح ما در عیش و نوش خواهد بود.»

دومن^۲ موهای بلند جوگندمی‌اش را از پشت بسته بود و عصای باریکی به دست داشت که روی دسته‌اش ماهی‌های کوچکی دهان‌هاشان را به آسمان باز کرده بودند. گفت: «سرورم! من امروز نفس خود را هم می‌گشتم، به مریم مقدس قسم که عشق و ثروت و شهرت از هم‌اکنون در وجود من مرده است.»

برون^۳ نرْمه‌ی گوشش را با دست نوازش کرد و گفت: «حرفی نیست پادشاه‌فردیناند! گویا پیش از این سوگند یاد کرده‌ام که

1. Longville

2. Domain

3. Browne

همراه شما باشم، سه سال تمام بخوانم و بخوانم و بخوانم. حرفی نیست. اما انگار در این پیمان‌نامه‌ی جدید نباید با هیچ بانویی صحبت کنیم، و اگه اشتباه نکنم هفته‌ای یک روز هیچ نمی‌خوریم و روزهای دیگر هم یک وعده غذا. درست می‌گم؟ و انگار شب‌ها سه ساعت خواب. بدون هیچ چرتی در روز.»

فردیناند گفت: «البته آقای برون. همین‌طوره.»

برون خندید و گفت: «اوه آقایان! پیش‌تر از این‌ها گمان می‌کردم خواب شب مفید باشه و حتی چرت بلندی در روز. هووووم؟ منع دیدار بانوان زیبارو، مطالعه‌ی مداوم، روزه‌گرفتن و نخوابیدن. حتماً خیلی سخته آقایان عزیز.»

فردیناند گفت: «اما آقای برون! شما از شرایط این پیمان چهارنفره اطلاع داشتین.»

برون کنار پنجره به تصویر کودکی مسیح که روی شیشه نقش شده بود، دست کشید و گفت: «البته سرورم، من سوگند خورده‌ام سه سال تمام مطالعه کنم، اما نگفتم مطالعه درباره‌ی

چی. گفتم؟ نگفتم. من ترجیح می‌دم مطالعه کنم و پی ببرم که کجا می‌شه یک شام دل‌چسب خورد، کجا می‌شه یک بانوی زیبارو رو ملاقات کرد، برای بردن دل اون زیبارو چه جمله‌ای مناسب‌تره و البته مهم‌تر از همه اینکه چطور می‌شه سوگندی رو نقض کرد؟»

فردیناند با انگشت اشاره شقیقه‌اش را فشار داد و گفت: «اما آقای برون! تمام این لذت‌ها بیهوده‌اند. این‌همه سال شام لذیذ و بانوان زیبارو کنارمون بوده‌اند. چه شد دوست من؟ کجای دنیا رو گرفتیم؟ هان؟»

برون گفت: «بله فردیناند عزیز. بله. تمام لذت‌ها بیهوده‌اند. اما من فکر می‌کنم بیهوده‌تر اینه که برای چیزی رنج بکشی که جز رنج چیزی نصیب نمی‌کنه. درست مثل رنج خم‌شدن روی کتاب. برای چی؟ برای پیدا کردن نور حقیقت؟ به چه قیمتی؟ به قیمت از دست دادن نور دیدگان؟ این‌طور نیست آقایان؟»



و همان‌طور که دایره‌وار روی سنگ‌های تالار قدم می‌زد، دستش را دور شانه‌ی لانگویل حلقه کرد و ادامه داد: «اما آگه به چشم یک بانوی زیبارو خیره بشین، چی؟ کور رو بینا می‌کنه آقایان! من دنبال این حقیقت بوده و هستم. آدمیزادی که مدام روی کتاب خم شده، چیزی جز تقلید پوچ از دیگران نصیبش نمی‌شه. گمان می‌کنم کشف حقیقت از جنس دیگه‌ای باشه دوستان من!» لانگویل گفت: «گندم رو ریشه‌کن می‌کنین آقای برون تا علف هرز بیرون بیاد؟»

برون به عادت همیشگی، نرمه‌ی گوش چپش را نوازش کرد و گفت: «وقتی غازهای جوان تخم می‌گذارن، بهار نزدیکه.»
دومن گفت: «منظورتون چی بود آقای برون؟»

برون گفت: «به وقت خودش متوجه منظورم می‌شین. بسّه دیگه دوستان من! اون پیمان‌نامه‌ی سخت رو بدین تا اسمم رو زیرش بنویسم. پیشنهاد می‌کنم همگی با جوهر من امضا کنیم، شاید اسباب گشایشی بشه در این عهدنامه‌ی سخت. سه سال

بود دیگه. نه؟ خدای من! درست مثل کابوس می‌مونه...»
خندید و شیشه‌ی کوچکی پر از جوهر سرخ را از جیبش بیرون آورد. فردیناند از جعبه‌ی چوبی کوچکی که کنار آینه بود، کاغذ لوله‌شده‌ای را بیرون کشید و نرم‌نرم بازش کرد و به برون داد. برون همان‌طور که روی کاغذ خم شده بود، خواند: «هیچ زنی نباید به دوکیلومتری دربار من بیاید.»

و همان‌طور که گوشه‌ی بالای ابروی چپش را می‌خاراند، گفت: «این خبر اعلام شده آقایان؟»

لانگویل سبیل‌هاش را جوید و گفت: «بله. درست چهار روز پیش.»

برون گفت: «اون وقت مجازات چی؟ مجازات هم تعیین شده؟»

دومن گفت: «البته آقای برون. زبان چنین زنی بریده خواهد شد.»

برون گفت: «فردیناند عزیز! فراموش نکردی که دختر پادشاه فرانسه برای مذاکره درباره‌ی آکواتین به اینجا می‌آد؟ گویا



پدرشون در بستر بیماری هستن و تصمیم گرفته‌اند که دخترشون
این کار رو...»
فردیناند به پیشانی‌اش کوبید و گفت: «وای! خدای من! پاک
فراموش کرده بودم.»
و سرش را به قاب آینه‌ی دیواری‌اش تکیه داد که روی آن
دوازده فرشته‌ی بال‌دار کوچک لابه‌لای شاخه‌های درخت انگور
پنهان شده بودند.

برون همان‌طور که با جوهر قرمز اسمش را زیر آن پیمان‌نامه
می‌نوشت، گفت: «اوه! چه دردناک! طفلک شاهزاده‌خانوم بیچاره!
دوشیزه‌ی زیباروی زبان‌بریده! آه! آه! آه! دردناکه دوستان من!
شاهزاده‌ی بی‌زبان فرانسوی. چه کابوس خنده‌دار و ترسناکی!»



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند، زیرا؛ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کنند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود. این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگرند و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است. و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر